

کالبد شکافی تروریسم در بحران سوریه
دکتر حسن شمسینی غیاثوند^۱ - فتحعلی همتی^۲
تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۰/۲۵ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۱/۳۰

چکیده:

دلایل مختلفی باعث رادیکالی شدن برخی گروه‌های اسلام‌گرا در برخی کشورهای اسلامی همانند سوریه شده است این عوامل را می‌توان در عناصری همچون خلأ هویتی، افسردگی و بی-اعتمادی، تصور ناامنی و بی‌پشتوانگی، گسترش فرهنگ غربی در کشورهای اسلامی و تضاد ارزش‌های اسلامی با فرهنگ غربی، عدم تثبیت فرهنگ عقل‌گرایی و دموکراسی در کشورهای اسلامی می‌توان جستجو کرد. همچنین نگرش تحقیرکننده و توهین‌آمیز جهان غرب نسبت به مسلمانان و همچنین وابستگی برخی رهبران کشورهای اسلامی بخصوص عربی به کشورهای غربی و عدم توجه برخی نظام‌های سیاسی به نیازهای مردم در این امر تاثیرگذار بوده است. حمایت رسانه‌های کشورهای عربی از رواج افراطی‌گری در جهان اسلام و رسانه‌های غربی و سیاست‌های مداخله‌جویانه برخی کشورهای منطقه‌ای همانند عربستان و قطر در رواج تروریسم تاثیرگذار بوده است. چنانکه این موضوع در شکل‌گیری گروه‌های افراطی در سوریه و تداوم بحران این کشور بسیار تاثیرگذار بود. در رواج تروریسم در بحران سوریه جریان‌های مختلف معارض داخلی و خارجی نقش دارند که می‌توان این گروه‌ها را معیارهای مختلفی همانند تاریخی و نوین، معیار جغرافیایی و وابستگی به کشورهای منطقه‌ای تقسیم نمود.

واژگان کلیدی: سوریه، رادیکالیسم، بنیادگرایی، عربستان، رسانه‌ها، تروریسم، نو بنیادگرایی

^۱ - استادیار و عضو هیئت علمی، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، تاکستان، قزوین، ایران
shamsini_h@yahoo.com

^۲ - دانشجوی کارشناسی ارشد، علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، واحد تاکستان، دانشگاه آزاد اسلامی، قزوین،

مقدمه:

از زاویه دید کشورهای غربی آنچه در خاورمیانه اتفاق افتاد نوعی شورش جوانان بیکار و تحصیل کردگانی بود که با الزامات عصر اطلاعات آشنا هستند و جویای آزادی و برابری و الگو-های جدید سامان‌دهی قدرت بودند. این نگرش، نام بهار عربی را بر تحولات خاورمیانه می‌گذارد و با تئوری‌های گذر از پاتریمونیالیسم و رسیدن به دموکراسی رویدادها را پیش‌بینی و برنامه‌ریزی می‌کند. بعضی تحلیل‌گران تحولات خاورمیانه را براساس اسلام و ورود الهیات بر عرصه سیاست قلمداد می‌کند و اعتقاد دارد که این تحولات نوعی بیداری اسلامی است که علیه الگوهای سنتی استبدادی و غربی دیکتاتور مآبانه صورت می‌گیرد. به نظر می‌رسد که هیچ‌یک از این دو اتفاق نیفتاده است و خاورمیانه به علل گوناگون در حال تجربه کردن بنیاد-گرایی است. شورش‌های مکرر کور، بهم‌ریزی طبقات، دعوی سنت و تجدد، سرکوب شدید طبقات، پیوند ارتش و احزاب، رشد نیروهای متعصب خشونت طلب، دعوای فرقه‌ای، مداخله کشورهای خارجی و... همه باعث شده است که خاورمیانه در خزان عربی و در غیاب بیداری اسلامی، ظهور بنیادگرایی را تجربه کند. کشورهای عربی به دموکراسی، برابری، ثبات سیاسی، حقوق شهروندی و جامعه مدنی پویا دست پیدا نکردند. از سوی دیگر اسلام سیاسی نهادگرا و اصول اسلامی که در سیاست‌گذاری عمومی مداخله کند مجال بروز نداشته است. اما بنیادگرایی با ویژگی‌های خاصی در حال ظهور است و به علت عوامل خاصی مدام در حال گسترش است. در خصوص اهمیت شکل‌گیری شبکه‌ها در رشد جنبش‌های افراطی اسلامی و تروریستی، نمی‌توان بیش از حد بزرگ‌نمایی کرد. ممکن است این شبکه‌ها به لحاظ ماهیتی، آشکارا تحت عنوان اسلامی فعالیت کنند و یا [بدون عنوان اسلامی] از گرد هم آیی افرادی دارای پیشینه مذهبی مشترک تشکیل شده باشند. این شبکه‌ها ممکن است به صورت‌های مختلف، از جمله در قالب حمایت از گروه‌های پراکنده مسلمان (بسته به نوع جوامع مسلمان خارج از جهان اسلام) یا در قالب‌هایی با ماهیت بشر دوستانه و یا همچنین به صورت شبکه‌های مالی ظاهر شوند. همانگونه که می‌دانیم شبکه‌های حمایتی، عواملی کلیدی در پشتیبانی مالی و عملیاتی گروه‌های تروریستی و تندرو محسوب می‌شوند.

یکی از این دیدگاه‌ها، دیدگاه استوارت هال و پاول گیلروی تحت عنوان «فرهنگ دیاسپورا» مهاجران پراکنده است. ظهور فرهنگ‌های دیاسپورا در بردارنده مقاومت در برابر برتری ادعایی فرهنگ کشور میزبان است. یکی از ویژگی‌های جنبش‌های جدید، فراملی و بین‌المللی بودن آنها است. بنابراین، اگر اسلام‌گرایی چه در کشورهای اسلامی و چه در غرب را جنبش جدید بنامیم که بسیاری از ویژگی‌های جنبش‌های جدید را دارا هستند، اسلام‌گرایی رادیکال را نیز می‌توانیم یک جنبش اجتماعی جهانی به حساب بیاوریم. اعتقاد به نبرد مسلحانه با غرب که توسط شبکه بین‌المللی القاعده بیان می‌شود و در غرب از آن به عنوان تروریسم یاد می‌شود نیز یک نوع جنبش اجتماعی است. در نتیجه تفکر مبارزه با غرب علاوه بر آنکه در کشورهای اسلامی وجود دارد، می‌تواند در میان اقلیت‌های مسلمان موجود در آمریکا هم وجود داشته باشد. به هر حال آمریکا نمی‌تواند در راهبرد مبارزه تروریسم راه حلی برای چالش‌های فرهنگی اجتماعی خود در کشورهای اسلامی پیدا کند. اکنون در بسیاری از سرزمین‌های اسلامی رویکرد های بنیادگرا دشمنی بسیار زیادی با تفکر شیعی، عرفانی، سایر نگرش‌های عقلانی دارند. بنیادگرایان به اجتهاد، مشورت، عقلانیت، سیستمی و جمعی فکر و عمل کردن و تساهل و گفتگو، باوری ندارند. بنیادگرایان با سرمایه و رسانه و حمایت دیپلماتیک و نظامی غرب و برخی از کشورهای عربی و اسلامی در حال قدرت گرفتن هستند و با عنوان دفاع از مسلمانان و آزادی شهروندان وارد جنگ شده‌اند. تبعات بازی‌گردانی این رویداد می‌تواند امنیت بین‌الملل را به خطر اندازد و بعد از مدتی بنیادگرایی به صورت مستقل و با هویتی جدید به سمت حذف هرآنچه جز خود اوست حرکت می‌کند. بهار بنیادگرایی می‌تواند بیداری اسلامی و بهار عربی را با چالش‌های جدی مواجه سازد. و اما آنچه امروزه در سوریه اتفاق می‌افتد متأثر از جریان‌های بنیادگرا و نوبنیادگرا می‌باشد، که این موجب پدید آمدن جریان‌های معارض در سوریه گردیده است و هر کدام از این جریان‌ها و فرقه‌ها نقش خاصی در دامن زدن به بحران سوریه دارند.

چارچوب مفهومی:

بنیادگرایی از جنس جنبش‌های اصلاح‌طلبی است که در دوران مدرنیسم رشد پیدا نموده است. با توجه به اینکه بنیادگرایی از میان مذهب پروتستان به عنوان جنبشی اصلاحی علیه

مذهب کاتولیک به وجود آمده، بایستی ابتدا تاریخچه‌ای از مذاهب پروتستان‌تیزم بیان گردیده و در ادامه به مبانی بنیادگرایی که برخاسته از کلیساهای انجیلی در آمریکا است، پرداخت می‌شود. (Caplan, 1987.1).

بنیادگرایی پدیده‌ای جهانی نوین است که بیش‌تر خاص دنیای مسیحی و اسلام است. این واژه نخستین بار در سال ۱۹۲۰م وضع شد و بر فرقه‌های تعمدگرا و معتقدان به آیین پرسبیتی اطلاق می‌شد که علیه مدرنیته قیام نمودند. با توجه به اینکه بنیادگرایی نیاز به متن و قوانین شرعی دارد، در بین سرزمین‌های آسیایی که آیین‌های بودا و هندوییزم وجود دارد، کمتر شاهد ظهور بنیادگرایی هستیم. بنیادگرایی یک امر پسامدرن است. با این حال، در مقابل ابزارهای مدرن (مانند رادیو، تلویزیون، ارتباطات رایانه‌ای) که باب طبعشان است، مقاومتی از خود نشان نمی‌دهند و از این ابزارها برای رسیدن به آمال خود استفاده می‌نمایند. ایشان در عبادات خود عواطف زیادی از خود نشان نمی‌دهند و این اعتقاد در بین ایشان وجود دارد که با اتکا به کتاب مقدس، مؤمنان قدرت و هویت خود را می‌توانند باز یابند. بنیادگرایان چنانچه حکومت با ایشان آرام باشد، اصولاً مطیع قانون‌اند و کاملاً خود را وقف پرستش می‌نمایند. (هینلز، ۱۳۸۵: ۳۷۰)

تروریسم جهانی، ابزاری برای مبارزه با جهانی شدن

تروریسم جهانی به عنوان استراتژی اقدام گروه‌های رادیکال دینی نظیر القاعده، بروز عینی گونه‌ای از خاص‌گرایی فرهنگی است که خود نموده‌های گوناگون دارد و متغیرهای مختلف نیز در گسترش این پدیده دخیل هستند. مسئله هنگامی بیشتر اهمیت می‌یابد که به همزمانی گسترش این پدیده - تروریسم - با فرآیند «کوچک‌تر شدن جهان به علت تحول و پیشرفت شگفتی آور فناوری ارتباطی و حمل و نقل» توجه کنیم. توجه به این فرآیند دیالکتیکی و پر تناقض، پرسش آفرین است. چرا در دهه‌های اخیر بسیاری از جوامع جهان شاهد رشد و گسترش بنیادگرایی هویتی به طور عام و خشونت‌گرایی مذهبی به طور خاص بوده‌اند؟ مرور آثار پرشمار مربوط به گرایش‌ها و جنبش‌های مختلف مذهبی، حکایت از آن دارد که پژوهش - گران برای تبیین علل خشونت‌گرایی و رادیکالیسم دینی به متغیرهایی مانند استعمار، امپریالیسم، مداخلات خارجی، تبعیض، تمرکز، نابرابری و ناکارآمدی نخبگان سیاسی اشاره می‌کنند. گرچه تک تک این عوامل و متغیرها در شکل‌گیری و گسترش انواع گوناگونی

از جنبش‌های رادیکال به طور عام و خشونت‌گرایی اسلامی به طور خاص، مؤثر بوده و هستند، اما این رابطه را به معنای کلی آن نمی‌توان با این متغیرها به خوبی توصیف و تبیین کرد. از منظر مدافعان خاص‌گرایی فرهنگی، از جهانی شدن با اصطلاح جهانی سازی یاد می‌شود که اساساً تفاوتی با امپریالیسم قرن هجدهم و نوزدهم ندارد. به بیان روشن‌تر، جهانی سازی چیزی نیست مگر تشدید برخی از تجلیات دیرپای امپریالیسم (Jonior, 2000, 58). بر اساس این رویکرد، جهانی سازی پروژه‌ای عامدانه و هدفمند است که از سوی فاعلانی معین با قصد بسط و گسترش حوزه منافع خود بر سایر بخش‌های جهان طراحی و سازماندهی شده است. در این راستا، طبعاً جهانی سازی آنگونه که رابرتسون می‌گوید: «فرآیند اجتناب‌ناپذیری نیست که بشریت آن را تجربه می‌کند بلکه اراده‌ای است معطوف به همگون سازی جهان». بنابراین، بهتر است از جهانی کردن یا به عبارت درست‌تر، حزبی کردن سخن رانده شود. جهانی شدن تابع نیروهای ساختاری و غیر ارادی نیست، بلکه نوعی تحمیل فرهنگ غرب بر جهان غیر غربی است که توسط عوامل و اراده‌های اقتصادی-سیاسی نیرومند انجام می‌شود. (Friedman, 1995, 95) نقش تعیین‌کننده صنایع فرهنگی غرب در فرآیند جهانی شدن، بر جایگاه مهم اقتصاد در عرصه فرهنگ دلالت دارد. به بیان دیگر، گرچه گسترش فرهنگ غربی در جهان، در برگیرنده فراگیر شدن عناصر مختلف تجدید غربی است؛ اما می‌توان گفت از میان مجموعه عناصر ویژگی بخش تجدد، آنچه بیشتر و شدیدتر از عناصر دیگر جهانگیر می‌شود، نوعی فرهنگ مصرفی متناسب با نظام سرمایه‌داری است. پس، فرآیند جهانی شدن فرهنگی، تابعی از فرآیند جهانی شدن اقتصادی یا نظام جهانی سرمایه‌داری است. فرآیند جهانی سازی دو عامل مهم هویت ساز، یعنی زمان و مکان را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. به عبارت دیگر، افراد هنگامی خود را دارای هویت و زندگی معنادار می‌دانند که نیاز آنها به تداوم، ثبات، تمایز، همانندی با اجتماع، برتری و امر مطلق به اندازه قابل قبولی تأمین شود. حصول هویت و معنا در شرایطی ممکن است که افراد احساس کنند ثبات و تداوم دارند و در عین متمایز بودن از انسان‌های دیگر، با برخی از آنها همانند و همبسته بوده و دارای نظام مطلق و حتی برتر هستند.

جهانی سازی، عناصر هویت ساز و معنابخش زندگی سنتی را یکی پس از دیگری تخریب می‌کند و فرو می‌پاشد تا یک الگوی هویتی جهانی را جایگزین آن سازد. چنین فرآیند همگونی،

جهان و زندگی اجتماعی را با نوعی احساس سردرگمی، دلواپسی، اضطراب، ناامنی و ترس همراه می‌کند. در واکنش به این بحران، بازسازی روایت تاریخی خاص و تأکید بر چنین روایتی در مواجهه با الگوی همگونگی جهانی سازی صورت می‌پذیرد. (Castells, 2000, 27) به بیان روشن‌تر، فرآیند جهانی شدن با تهدید و تخریب مبانی هویت‌های ملی، هویت سازی نسبتی را بسیار دشوار و حتی ناممکن می‌کند. پس، نوعی بحران هویت و معنا پدید می‌آید و بازسازی هویت، گریز ناپذیر می‌شود. در این شرایط بحرانی، برخی افراد و گروه‌ها نظیر بنیادگرایان، می‌کوشند با توسل به منابع و شرایط نسبتی هویت ساز، خویشتن را بازسازی کنند و افراد، دچار بحران هویت و معنا را برای مقاومت در برابر جهانی سازی و همگونگی الگویی منظم به آن، جذب و بسیج نمایند. پدیده بنیادگرایی دینی، به عنوان مهمترین جریان رفلکسیو در تقابل و تعامل با مدرنیته و جهانی شدن در دنیای معاصر، پیش روی ماست. رابطه معنادار و تأکید بر تقابل و تعامل میان این دو پدیده- جهانی شدن و رادیکالیسم دینی- می‌تواند خود موضوع مستقل بحثی دیگر باشد.

بنیادگرایی دینی، واکنشی خاص گرایانه در برابر روند ادغام جهانی

بنیادگرایی دینی، به معنای کوشش برای احیای ارزش‌های مذهبی، در تقابل ایدئولوژی‌ها و گرایش‌های مدرن، واکنش عمومی و سراسری در قرن بیستم میلادی بوده و در فرهنگ‌های مذهبی گوناگون اعم از مسیحی، یهودی و اسلامی، پدیدار شده است. اساساً میان محافظه کاری و مذهب، پیوندی محکم وجود دارد؛ اما این رابطه میان محافظه کاری به منزله ایدئولوژی یا آگاهی سیاسی و بنیادگرایی مذهبی، ابعادی جدید پیدا می‌کند. لارنس، در تعریف بنیاد-گرایان مذهبی می‌گوید: «آنان می‌کوشند آنچه را که در گذشته تاریخ‌شان ارزشمند بوده، احیا کنند تا با وجوه نامطلوب عصر جدید مقابله کنند».

بدین سان، بنیادگرایی مذهبی، همچون گرایش عمومی محافظه کاری، شورشی بر مدرنیته و میراث روشنگری غرب بوده است. بنیادگرایان در همه مذاهب می‌کوشند با اعاده تبیین‌های مطلق، به مقابله با نسبی‌گرایی عصر مدرن برخیزند. بنیادگرایی ضد اصول مدرنیته (یعنی فردگرایی، عقل‌گرایی، دنیاگرایی، آزادی، تساهل، دموکراسی، تکثرگرایی، انسان‌مداری، نسبی‌گرایی) بوده است؛ در عوض، از گرایش‌های رمانتیک غیرعقلی، مطلق‌انگاری ارزشی، جمع-گرایی در مقابل فردگرایی، نخبه‌گرایی (در اشکال مختلف آن)، ترکیب مذهب و سیاست،

انضباط اجتماعی، اقتدارگرایی، حصر فرهنگی و نظارت اخلاقی بر جامعه حمایت کردن است. بدین سان، بنیادگرایی مذهبی، جزیی از جریان عمومی ضد روشنگری است که در وضع تاریخی خاصی به صورت انقلاب محافظه کارانه یا رادیکالیسم راست گرایانه هم بروز کرده و حتی گاه در قالب جنبشی انقلابی، جامعه آرمانی خاص خود را تصور کرده است. (جوان شهرکی، ۱۳۸۷: ۲۶۲-۲۶۰) بنیاد گرایی به اندازه طول عمر ادیان قدمت دارد. زمانی که انسانها به این نتیجه برسند که اندیشه‌ها و الگوهای فعلی نمی‌توانند نیازهای انسانها را برآورده سازند، به ناچار، چاره را در برگشت به گذشته‌های آرمانی دین خود می‌یابند و تصور می‌کنند که این سیر قهقراپی به مدینه فاضله‌ای منتهی می‌شود که در آغاز پیدایش ادیان وجود داشته است. (دکمجیان، ۱۳۷۷: ۷۷)

نوبنیادگرایی

مبحث نو بنیادگرایی را اولین بار الیور روآ در کتاب شکست اسلام سیاسی مطرح کرده است. وی، بنیادگرایی اسلامی را به معنای بازگشت به اعتقادات راستین دین می‌داند. این پدیده خود به قدمت اسلام است و گرایشات معاصری که نوبنیادگرایی خوانده می‌شود، مدرنیسم فنی فرهنگ زدایی شده را با گرایشات سنتی ترکیب می‌کند تا با اسلام سنتی و فرهنگ مدرن غربی و جهانی شدن مخالفت کند. (Roy, 2004) به نظر وی جریان اصلی جنبش- های اسلامی از مبارزه برای ایجاد یک جامعه بین‌المللی اسلامی به نوعی «ملی‌گرایی اسلامی» گذر کرده است. نوبنیادگرایان خواستار این هستند که به عنوان یک بازیگر شروع در صحنه سیاسی داخلی به رسمیت شناخته شوند. آنها تا حد زیادی نگرش‌های فراملی خود را که هنوز هم بخشی از ایدئولوژی آنهاست، کنار گذاشته‌اند. از سوی دیگر سیاست‌های «اسلام‌ گرای مجدد» که از سوی بسیاری از دولت‌ها- حتی سکولارها- به خاطر تضعیف مخالفین اسلام‌گرایان انقلابی- پس از انقلاب اسلامی ایران- و نیز کسب مشروعیت مذهبی دنبال می- شد، نتیجه معکوس به بار آورد. این سیاست‌ها موجب شاخه جدیدی از بنیادگرایی اسلامی گردید که از نظر ایدئولوژیکی محافظه کار اما از منظر سیاسی رادیکال است. در نگاه اول جریان نوبنیادگرا نسبت به جنبش‌های اسلام‌گرای انقلابی دارای ذهنیت سیاسی کمتر است. جنبش اساساً پدیده‌ای اجتماعی- فرهنگی است که از نظر اعضاء، در بردارنده شبکه‌های نامنسجم

خارجی است. در نتیجه این امر تروریسم اسلامی بین‌المللی از دولت محوری و اقدامات علیه اهداف داخلی به سوی منطقه زدایی شدن، فرا ملی‌گرایی و عمل‌گرایی شدید و بی‌مبنا، گذر کرده است. (روا، ۱۳۸۷: ۱۰۳) اصول بنیادین نوبنیادگرایی اسلامی عبارتند از: ۱- نبرد دوگانه تاریخی میان کفر و ایمان ۲- امت‌گرایی ۳- مخالفت با انسان محوری و یا اومانیسیم ۴- مخالفت با دموکراسی ۵- تأکید بر مسائل خاص به جای تأکید بر مسائل داخلی ۶- تأکید بر دین و اهمیت ندادن به مسئله عقل و علم ۷- ضد یهودی بودن ۸- تکوین‌گرایی ۹- شاخه‌ای از وهابیت و ضد شیعه هستند.

در خصوص کمک‌های مردمی عربستان سعودی و صدور نسخه بنیادگرایانه اسلام به عنوان عاملی در گسترش جنبش‌های رادیکال و خشن، مطالب زیادی نوشته شده است. سرمایه‌هایی که صرف پشتیبانی مالی و تبلیغاتی ایدئولوژی وهابی در سراسر دنیا می‌گردد، از طریق منابع خصوصی و دولتی تأمین می‌شود و به واسطه برخی بنیادها و واسطه‌ها به دریافت کنندگان آن در اقصی نقاط جهان می‌رسد. تاکنون اقدامی در خصوص برآورد میزان این کمک‌ها صورت نگرفته و یا بسیار ضعیف بوده است؛ چرا که تأمین کنندگان این مبالغ چندان اهمیتی به این مسأله نمی‌دهند و یا اینکه سازوکار مناسبی برای کنترل و نظارت بر نحوه استفاده و هزینه این پولها وجود نداشته است. هر چند در خصوص روابط میان قبیله‌گرایی و اسلام‌گرایی، آثار و نوشته‌های چندان در دست نیست. اما جریانات و شواهد منطقه‌ای حکایت از آن دارد که گرایش‌های افراطی، در ارتباط با گروه‌های قبیله‌ای و قطاعی مبتنی بر ساختار پدر- فرزند این مناطق، به زمینه مناسبی برای فعالیت دست یافته‌اند. محافظه کاری قبیله‌ای که یک مشخصه فرهنگی است و نه مذهبی افراطی‌گری می‌تواند متقابلاً تقویت کننده در فقدان نیروهای کارآمد و رقیب- به عنوان مثال، نبود یک اقتدار مرکزی قوی- به قول یک کویتی، ملغمه‌ای به وجود می‌آید که منجر به پیدایش بن لادن می‌شود.

فرآیند مهم دیگر، پیدایش رسانه‌های ماهواره‌ای در سطح منطقه است. مشهورترین جلوه آن را می‌توان شبکه معروف الجزیره در قطر دانست که جهت‌گیری سیاسی آن، دیدگاه‌های اخوان المسلمین قطر را منعکس می‌کند. این رسانه‌های جدید کلیشه‌ها و روایت‌هایی را در

خصوص قربانی کردن اعراب و اجحاف به آنان سر هم می‌کنند که رسانه‌های مذکور را در راستای تبلیغات گروه‌های افراطی قرار می‌دهد. (گل محمدی، ۱۳۸۳: ۸۳-۸۱)

حوادث پس از یازدهم سپتامبر، به ویژه عملیات آزادی جاویدان^۱ و عملیات‌های گسترده ضد تروریستی آمریکا در سراسر جهان اسلام، به ایجاد یک گروه بندی جدید میان کشورهای اسلامی و آمریکا منجر شد؛ چرا که شماری از این کشورهای جهان اسلام در مبارزه جهانی بر ضد تروریسم، آشکارا و یا مخفیانه با دستیابی به همکاری‌های ضد تروریستی در کنار ایالات متحده قرار گرفتند. شگفت‌ترین تغییر در پاکستان رخ داد که مُشرف، رئیس‌جمهور این کشور، خود را در خط مقدم مبارزه با افراط‌گرایی اسلامی دانست. پس از افغانستان، «جبهه دوم» نبرد با تروریسم در جنوب شرق آسیا شکل گرفت و آمریکا در این زمینه همکاری خود با دولت‌های منطقه را سامان بخشید. در آسیای مرکزی، اتحاد علمی با آمریکا باعث انتقال تهدید طالبان در درون جمهوری‌های آسیای مرکزی و فراهم شدن پول، فرصت، جایگاه و توجه بی سابقه بین‌المللی به این منطقه شد. به یمن این اتحاد جدید ژئوپلیتیکی بود که جنگ عراق، قدرت آمریکا را به قلب خاورمیانه منتقل ساخت.

با فروکش کردن اسلام‌گرایی انقلابی، اینگونه بنیادگرایی پا گرفت. این جریان تازه، شیوه زندگی، تغذیه، لباس پوشیدن، عبادت کردن، روابط با جنس مخالف، آموزش و فرزندان و ... را در بر می‌گیرد و هدف آن اسلامی کردن جامعه از پایین است. (ژیل کپل، ۱۳۷۰: ۵۷) نو بنیاد - گرایان، رفتار اسلام‌گرایان هوادار اقدامات قانونی در چارچوب قوانین عرفی را انحرافی از اصول اسلامی می‌دانند. آنان نگرش‌های سلفی را از فراز اسلام‌گرایی انقلابی با زمان پیوند می‌زنند و از بسیاری مفاهیم سلفی در توضیح شرایط کنونی بهره می‌گیرند. این گروه، طرح‌های انقلابی برای دستیابی به قدرت را کنار گذاشته و تلاش خود را معطوف به اجرای شریعت و اسلامی ساختن دوباره جامعه کرده‌اند. نکته مهم این است که دلیل مخالفت آنان با دولتها در کشورهای اسلامی، نه وجود استبداد سیاسی یا فشار اقتصادی، که درست اجرا نشدن احکام شریعت اسلامی و همکاری آن دولتها با کفار صلیبی و یهودی در حمله به کشورهای اسلامی است. نو بنیادگرایان آشکارا رویکرد ضد غربی دارند و از مخالفان سرسخت مدرنیته‌اند و از دید

1. operation Enduring freedom

بسیاری کسان، روشن‌ترین نشانه این ویژگی، مخالفت با حق زنان برای فعالیت در زمینه‌های اجتماعی است. (روا، ۱۳۸۷: ۵۳) این جریان دو دوره دارد که دوره نخست آن، همزمان با تجاوز نیروهای شوروی به افغانستان است. در این دوره تکوینی، بسیاری از کشورهای منطقه و فرا - منطقه‌ای برای خنثی کردن آثار انقلاب ایران و نیز بهره‌گیری از اسلام‌گرایی در رویارویی با اتحاد جماهیر شوروی، به پا گرفتن این جنبش کمک کردند؛ جنبشی که به گفته روا، در مرحله بعد از کنترل آنها بیرون رفت.

بحران هویت و جریان معارضان داخلی در سوریه

طرف دیگر منازعه و درگیر در سوریه جریان معارضان است. طیف معارضان سوریه بسیار متنوع بوده و همین امر امکان دست دادن الگو و مدل واحدی برای طبقه‌بندی و شناخت دقیق آنها را بسیار دشوار می‌سازد. به هر حال آنچه در این بین بدیهی می‌نماید این واقعیت است که صحنه گردان و فعالان اصلی اعتراض در سوریه نیز همانند سایر کشورهای عرب دستخوش بحران، جوانان هستند که در صدد اصلاحات و ایجاد زمینه به منظور نیل به آینده بهتر برای سوریه می‌باشند. خطمشی آنها بر سه «نه» تأکید دارد، «نه به خشونت»، «نه به مداخله خارجی» و «نه به راه‌حل امنیتی». در مورد جریان معارض در سوریه و طیف تشکیل دهنده آن می‌توان از الگوهای بسیاری استفاده کرده و بر مبنای یک یا چند ویژگی خاص آنها را طبقه‌بندی نمود. برای مثال در تحلیل‌هایی که به گونه‌شناسی طیف‌های اجتماعی دخیل در پویای سیاسی می‌پردازند، می‌توان به نقش مذهب، طبقه، ایدئولوژی، موقعیت جغرافیایی و غیره اشاره نمود. برخی از متداول‌ترین تقسیم‌بندی‌هایی که از جریان‌های معارض به عمل آمده عبارتند از:

- **براساس موقعیت جغرافیایی:** برا این اساس مثلاً می‌توان معارضان سوری را به معارضان داخل در خاک سوریه و معارضان خارج از مرزهای این کشور تقسیم نمود همچنین دسته دوم در دو طیف ساکن کشورهای منطقه مانند؛ ترکیه، قطر، اردن، مصر عربستان سعودی و ساکن غرب در اروپا و آمریکا قابل دسته‌بندی هستند.

- **براساس سابقه و پیشینه مبارزاتی:** می‌توان آنها را به جریان معارض سال ۲۰۱۱ م و معارضان سنتی تقسیم‌بندی نمود. در همین راستا و با همین الگو می‌توان از یک گونه تفکیک

و گروه‌بندی دیگر نیز نام برد: معارضان سنتی جذب بعث دوران حافظ اسد و معارضان نوگرا در دوران بشار اسد.

- **براساس انگاره‌های منبعث از آموزه‌های مذهبی:** بر این اساس جریان معارض متأثر از اسلام سیاسی، جریان اسلام رادیکال و نیز معارضان سلفی همگی گونه‌ای خاص از جریان معارض هستند که تحت تأثیر عامل مذهب وارد فرآیندهای سیاسی و اجتماعی شده‌اند. (کتاب سبز سوریه، ۱۳۸۷: ۲۵۰)

- **براساس روش مبارزه:** بر مبنای شیوه عمل، روش‌های سیاسی بررسی شده و شیوه‌های دستیابی به اهداف را مد نظر قرار می‌دهد. بر این اساس می‌توان به معارضان مسالمت آمیز، معارضان مسلحانه و تخریبی، معارضان اصلاح طلب و معارضان برانداز در سوریه اشاره نمود.

- **براساس عامل ایدئولوژی:** بر مبنای این عامل که به نحوی هدایت‌گر عمل افراد بوده و واجد الگوی شناختی برای آنها است، می‌توان به پنج جریان معارض در سوریه اشاره نمود: اول. جریان معارض اسلامی: شامل گروه‌هایی نظیر اخوان المسلمین، معارضان سلفی و جریان معارض اصلاح طلب اسلامی.

دوم. جریان معارض چپ: این جریان متشکل از طیف متنوع گروه‌ها و جریان‌های متأثر از مارکسیسم و سوسیالیسم است.

سوم. جریان معارض لیبرال و لائیک: در این جریان‌ها انواع معارضان پیرو مکاتب غربی وجود دارد. اغلب تشکلهای دخیل در این طیف غرب بنیاد بوده و دست‌کم در مراحل اولیه پیدایش در اروپا شکل گرفته‌اند.

چهارم. جریان معارض جدید: این جریان فاقد هویت ایدئولوژیک بوده و مبنای اعتراض و تعارض آنها تاکنون مشخص نشده است. غالباً از جوانان فعال در بحران سال ۲۰۱۱ م بوده و از روش‌های نوین و ابزارهای ارتباطی برای بیان اعتراض و مواضع خود استفاده می‌کنند. حتی گاهی در تحلیل‌های گوناگون از آنها به عنوان معارضان فیس بوکی و نه معارضان سنتی یاد می‌شود.

پنجم. جریان معارض عربی و ملی: این جریان متفاوت از ملی‌گرایان سوری است که در صفحات آتی بدان اشاره خواهد شد. جریان عربی و ملی معارضان عمدتاً دلبسته علقه‌های

عربی و متأثر از ایده‌های پان‌عربیستی و الگوی نظری ملت واحد اعراب بوده و منتقد جهت‌گیری‌های اسد در سیاست خارجی، یعنی دوری از جبهه ارتجاع و محافظه‌کار عرب و در عوض نزدیکی به ایران و محور مقاومت می‌باشد. طیف عناصر تشکیل دهنده این جریان نیز بسیار متنوع است.

- **براساس عامل نژاد و قومیت:** بر مبنای تمایزات قومی و نژادی میان گروه‌های مختلف هویتی شکل گرفته و بسط می‌یابد برای مثال در سوریه می‌توان به معارضان کرد یا آشوری و سریانی اشاره کرد. علاوه بر گروه‌ها و سازمان‌های معارض ذکر شده در سوریه، شخصیت‌های مستقلی نیز در تحولات اخیر حضور دارند که واجد جایگاه در کل جریان تعارض با دولت و همچنین دارای نقش در روند منازعه اخیر در سوریه هستند.

همچنین در جریان تحولات ماه‌های اخیر سوریه برخی از جوانان فعال در مسائل سیاسی و امور مربوط به حقوق بشر در قالب گروه‌هایی به نام «تنسیقیات» (به معنای هماهنگی‌ها) سازمان یافته‌اند که گروه‌ها و احزاب سنتی سعی در استفاده از توان و ظرفیت آنها دارند. به عبارتی دیگر صحنه گردان اصلی تحولات سوریه همین جوانان هستند که به دنبال اصلاحات و زمینه‌سازی برای آینده بهتر در کشور خود می‌باشند.

در متن حاضر به منظور دستیابی به یک تقسیم‌بندی جامع از معارضان سوریه که تا حد امکان منعکس کننده سازمان‌ها، گروه‌ها و افراد دخیل در بحران سوریه باشد، نسبت به تلفیق مدل‌های معارضان در این کشور اقدام شده و معارضان در دو طیف کلی داخلی و خارجی مورد بررسی قرار گرفته‌اند. در این راستا جریان هماهنگی نیروهای تغییر ملی دموکراتیک در سوریه به عنوان بزرگترین جریان معارض در داخل سوریه و جریان شورای ملی سوریه به مثابه جریان اصلی جریان معارض خارج از خاک سوریه مورد بررسی قرار می‌گیرند.

باید گفت نقطه آغاز بروز بحران سیاسی سوریه، سال ۲۰۱۱ و انجام تظاهرات‌هایی به شکل عمده در مناطق حاشیه‌ای، پیرامونی و شهرهای کوچک سوریه برای مبارزه با فساد، انجام اصلاحات و کسب آزادی بوده است. به طور کلی، معارضان و مخالفان سوری را می‌توان به شش گروه عمده تقسیم نمود: (۱) اکراد: در حال حاضر، اکراد به دلیل تفاهم حکومت سوریه با آنها از جرگه معارضان خارج شده‌اند و با به کنار نشستن و نظاره کردن، منتظر نتیجه

تحولات هستند؛ ۲) اخوان المسلمین (به رهبری علی صدرالدین البیانونی): این گروه بخش زیادی از جمعیت سوریه را شامل نمی‌شوند. در واقع، بنیادهای اجتماعی سوریه بر خلاف مصر وابسته به آنان نیست؛ ۳) معارضان خارجی سوریه: این گروه در داخل سوریه چندان جایگاهی ندارند. نماینده این گروه، برهان غلیون، رئیس شورای ملی سوریه است؛ ۴) معارضان تنسیق (حزب تنسیق ملی) نام دارند و به نظر می‌رسد که این گروه در داخل سوریه دارای جایگاه هستند. هیثم مناع آن را نمایندگی می‌کند و در رأس آن، حسن عبدالعظیم است؛ ۵) سلفی‌ها: این گروه از روش‌های خشونت آمیز استفاده می‌کنند و در حمص و جسر الشغور کشتارهایی را مرتکب شده‌اند. این گروه نیز در داخل سوریه جایگاهی ندارند. در اینجا، لازم به ذکر است که عربستان سعودی به عنوان بازیگر منطقه‌ای که در پی تداوم و تشدید بحران است، کمک - های مالی فراوانی را به سلفی‌های سوریه کرده است. حتی سلاح‌های زیادی را در اختیار آنان که به طور عمده در شهرهای درعا، حمص، حماه و دیر الزور مستقر هستند، قرار داده است. به طور کلی، عربستان سعودی از سال ۱۹۸۲، از سلفی‌های سوریه حمایت می‌کند و آنان را تغذیه کرده است؛ ۶) ارتش آزاد سوریه به فرماندهی ریاض الاسعد: این گروه از معارضان نیز توسط اتحادیه عرب و غرب پشتیبانی می‌شوند و در برخی شهرها به خصوص در شهر حمص قیام مسلحانه انجام داده‌اند. آنان نیز فاقد جایگاهی در داخل سوریه هستند. همانطور که ذکر شد، معارضان خارجی، سلفی‌ها و ارتش آزاد سوریه به طور عمده از حمایت مردمی برخوردار نیستند. به طور کلی، بنا به دلایل ذیل، در بحران داخلی سوریه و اعتراضات مردمی، جمعیت طیف نظاره‌گر و بی طرف در سوریه بیشتر از کشورهای هم‌چون مصر و تونس است. البته، این امر به مدیریت بحران از طریق اتخاذ اقدامات اصلاحی به موقع و سریع کمک شایانی خواهد نمود. جریان «همبستگی ملی نیروهای تغییر دموکراتیک در سوریه» که تا حدود زیادی رهبری معارضان داخلی سوریه را بر عهده دارد، در ۳۰ ژوئن ۲۰۱۱ در دمشق رسماً اعلام موجودیت کرده و در هشتم اکتبر ۲۰۱۱ اعضای دفتر اجرایی خود که مشتمل بر ۲۷ نفر بودند را معرفی کرد. ساختار تشکیلاتی این جریان تحت رهبری «حسن عبدالعظیم»، در دومین نشست اعضای آن در دمشق تصویب شده و شورای رهبری عهده‌دار وظیفه امور اجرایی این تشکیلات گردید.

هسته مرکزی این جبهه ائتلافی، گروه «تجمع ملی دموکراتیک در سوریه» به رهبری «حسن عبدالعظیم» است. تجمع ملی در سال ۱۹۷۹ میلادی پایه‌گذاری و در برگیرنده ۵ گروه و سازمان ملی عربی است. این جریان به لحاظ ایدئولوژی در جبهه چپ ترقی خواه عربی قرار می‌گیرد. این گروه که از دهه هفتاد تاکنون به عنوان جریان معارض دولت‌های حافظ و بشار اسد مطرح بوده، در ۱۶ اکتبر ۲۰۰۵ به جریان «اعلامیه دمشق» پیوست ولی به خاطر مواضع سیاسی مربوط به جایگاه ملی سوریه و قضایای خاورمیانه از گروه اعلامیه دمشق جدا شد و در صدد پرداختن به سیاست و مواضع ملی عربی و رفع قضایای مربوط به فلسطین و مقاومت برآمد. (لاری، ۱۳۹۱: ۶۵)

جریان معارضان خارجی در سوریه

به طور کلی معارضان خارجی دولت دمشق در قالب شورای ملی سوریه شناسایی می‌شوند. رهبران این جریان بر این باورند که حدود هفتاد تا هشتاد درصد از کل معارضان زیر چتر گفتمان این ائتلاف بزرگ قرار دارد. جریان معارضان خارجی تحت حمایت آمریکا و اتحادیه اروپا و همچنین با استفاده از تسهیلات ترکیه و اعراب خلیج فارس شکل گرفت. شورای ملی سوریه پس از یک سلسله نشست‌ها شکل گرفت. اجلاس‌های منتهی به تشکیل این شورا عبارتند از: نشست‌های استانبول ۱ و ۲ و همچنین اجلاس آنتالیا در ترکیه، نشست پاریس، نشست بروکسل، نشست وین، نشست قاهره و نهایتاً دو نشست در دوحه قطر. این شورا متشکل از سه جریان عمده سیاسی است:

یک: جریان اخوان المسلمین که حدود ۴ دهه با حزب بعث و نظام سیاسی حاکم در سوریه درگیر بوده است. اخوان المسلمین در حوادث سال ۲۰۱۱ سوریه از امکانات قطر و عربستان سعودی به خوبی بهره‌مند شد. همچنین رهبران این جنبش در حال حاضر در پرتو توافقات خود با غرب عمل می‌کنند. تاکتیک مبارزه اخوان المسلمین در حال حاضر امتیاز دهی به لیبرال‌ها و لائیک‌های معارض با دمشق است تا از رهگذر استفاده از پتانسیل آنها علیه حاکمیت سوریه، پس از سرنگونی بشار اسد به مسند قدرت برسد. با بررسی ساختار رهبری این جریان در می‌یابیم که رهبری اخوان المسلمین سوریه در انحصار اهالی شهر حماه است که در منازعه سیاسی و طایفه‌ای دهه هشتاد با حاکمیت حافظ اسد، نقش مهمی داشت. «محمد ریاض

الشقفه» (ابو حازم) ناظر عام (دبیر کل) اخوان المسلمین سوریه، «محمد فاروق طیفور» معاون رهبری اخوان و معاون رهبری شورای ملی سوریه و «محمد حاتم الطشی» رئیس مجلس شورای اخوان (دفتر سیاسی)، همگی از اهالی شهر حماه می‌باشند. اخوانی‌های سوریه طی ۲۴ ماه اخیر، با حمایت ترکیه، قطر و پشتیبانی اخوان المسلمین مصر در سازماندهی و رهبری معارضان سیاسی و مسلح مخالف اسد، نقش مهمی داشتند.

دو: جریان اعلامیه دمشق که در سال ۲۰۰۵ سازمان یافت و در پی تحولات ۲۰۱۱ دوباره احیا شد. حدود ۵ گروه و حزب این جریان حضور دارد. این جریان خط‌مشی لیبرال و لائیک داشته و اغلب رهبران آن تابعیت آمریکایی و اروپایی دارند.

سه: ائتلاف لیبرال‌ها و لائیک‌ها که در ماه‌های اولیه بحران در سوریه به ابتکار فرانسه سازمان یافت. غرب و متحدان منطقه‌ای آن مانند ترکیه، قطر و عربستان سعودی در صدد حاکم کردن این جریان در بنای آینده سیاسی سوریه هستند. چرا که طیف اخیر با جریان «هماهنگی ملی» که با مداخله خارجی در سوریه مخالف است در اصول و سیاست در تضاد هستند. (قاسمیان، ۱۳۹۱: ۸۳)

شورای ملی سوریه در تحرک دیپلماتیک خود تلاش دارد تا مشروعیت خود را از غرب و کشورهای منطقه به دست آورده و خود را به مثابه بدیل بشار اسد در آینده سیاسی سوریه معرفی کند. هر چند آمریکا، فرانسه، اتحادیه اروپا و ترکیه از تأسیس این شورا استقبال کرده‌اند؛ ولی شورای ملی سوریه هنوز مانند شورای انتقالی لیبی به رسمیت شناخته نشده است. بسیاری از گروه‌های معارض مانند گروه «مأمون الحمصی»، گروه «عبدالخلیم خدام»، گروه «رفعت اسد» و جریان سلفی‌ها جبهه النصره وابسته به جریان القاعده در سوریه، گروه اسلام-گرای «توحید»، گروه «فاروق»، گروه مسلح موسوم به لشکر «طوفان شمال»، لشکر «احرار الشام» بزرگترین شبکه جهادگرایان وطن پرست در سوریه و نیز مخالفان داخلی اسد هنوز این شورا را به عنوان نماینده خود به رسمیت نشناخته‌اند.

از دیگر گروه‌های مسلحی که در بحران سوریه به ایجاد نامنی می‌پردازند و تا حدودی نیز در مسائل این کشور بحران آفرینی کرده‌اند، می‌توان به جنگجویان خارجی که در قالب گروه‌ها و سازمان‌های جهادی در سوریه فعال هستند، اشاره کرد. دولت سوریه نیز در گزارش‌های

اعلامی خود درباره علل خشونت‌ها و بمب‌گذاری‌ها در شهرهای مختلف این کشور، به «گروه - های تروریستی مسلحی» اشاره می‌کند که مورد حمایت عربستان سعودی و قطر هستند. دولت سوریه همچنین القاعده را در حوادث این کشور دخیل می‌داند. چندین بمب‌گذاری بزرگ در دو شهر بزرگ سوریه یعنی دمشق و حلب به یک گروه قبلاً ناشناخته به نام «جبهه النصره» نسبت داده شده است. (تابناک، شورشیان مسلح سوریه، ۱۳۹۰)

پیش از این، ایمن الظواهری از مسلمانان خواسته بود به سوریه بروند و با دولت اسد بجنگند. در حالی که شواهد فراوانی از حضور افراد مسلح خارجی با انگیزه‌های مذهبی در سوریه وجود دارد اما حضور رسمی القاعده در سوریه هنوز تأیید نشده است. شواهد جدی نشان می‌دهد که جنگجویان خارجی از لبنان، عراق، اردن، تونس، الجزایر، عربستان سعودی و احتمالاً لیبی به سوریه رفته و به گروه‌های مسلح پیوسته‌اند.

طی ۲۴ ماه اول بحران در سوریه، بنیه انسانی و تسلیحاتی، شیوه تاکتیکی و ساختار جریان ارتش آزاد سوریه و گروه‌های مسلح محلی و سازمان‌های سلفی جهادی مستقل و یا وابسته به القاعده، شاهد تحولاتی شده و حمایت‌ها و کمک‌های همه جانبه کشورهای عربی و غربی نقش مهمی در تقویت و توسعه عملیات نظامی و ایذایی این جریان‌های مسلح داشته است. جریان معارضان سوریه (اعم از داخلی و خارجی) با گذشت ماه‌ها از وقوع رخداد درعا، علی‌رغم استفاده از همه توان و ظرفیت تشکیلاتی و ساختاری خود هنوز در مورد اهداف و حتی خط مشی خود و اجماع نرسیده است که این امر نشان دهنده وجود اختلاف در رفتار و سیاست‌های گروه‌های معارض می‌باشد. (Ilhan Tanir, CMEC, 2013)

جریان معارضان داخلی و خارجی سوریه، تفاوت‌ها و اختلافات

تفاوت‌های آشکاری میان «شورای ملی سوریه» به رهبری جورج صبرا و «ائتلاف ملی» به رهبری معاذ خطیب (به مثابه جریان‌های عمده معارض خارجی) و جریان «همبستگی ملی نیروهای تغییر دموکراتیک» به رهبری حسن عبدالعظیم و ائتلاف نیروهای راه‌حل مسالمت آمیز به رهبری «قدری جمیل» (به عنوان جریان‌های معارض داخلی) وجود دارد. مهمترین محورهای این تفاوت عبارتند از:

یک: رهبران دو جریان معارضان در قبال مسائلی مانند آزادی، کرامت، دموکراسی، دولت مدنی، کثرت‌گرایی سیاسی، عدالت و دولت قانون و شهروندی، مواضع متفاوتی در گفتمان، مکانیزم‌ها و شیوه عملی کردن این مسایل دارند.

دو: رهبران دو جریان در قبال مسائل راهبردی و سرنوشت ساز سوریه و نیز خاورمیانه مانند مسئله فلسطین و حقوق عادلانه ملت آن، روند صلح در خاورمیانه، جایگاه منطقه‌ای سوریه، مقاومت و ممانعت، آزادی سرزمین‌های اشغالی اعراب در فلسطین، جنوب لبنان و جولان و بالاخره در مورد به رسمیت شناختن رژیم صهیونیستی دیدگاه‌های متفاوتی دارند. جریان معارض خارجی که از سوی غرب و اعراب جبهه اعتدال و سازش حمایت می‌شود، دیدگاهی تقریباً همسان با سیاست آمریکا و اعراب سازش‌کار در قبال موضوعات خاورمیانه به ویژه فلسطین دارد.

برای مثال از جمله رهبران جریان شورای ملی «فرید الغامدی» است که تابعیت سوری-آمریکایی دارد. وی در سال ۲۰۰۷ طی سفری به فلسطین اشغالی، در لیست کنست (پارلمان) اسرائیل درباره مناسبات آتی سوریه و اسرائیل سخنرانی کرد.

سوم: رهبران جریان «همبستگی ملی» راه مبارزه سیاسی خود را مشخص کرده و آن را صریحاً از شیوه عمل جریان شورای ملی سوریه تفکیک نموده است.

چهارم: کشورهای عربی و غربی و ترکیه که در سازماندهی و تشکل جریان «شورای ملی سوریه» و «ائتلاف ملی» نقش کلیدی ایفا کرده، زیرا سیاست پاریس و آنکارا با دیدگاه جریان معارض داخلی و شیوه مبارزاتی آن هماهنگ نیست.

پنجم: جریان شورای ملی سوریه از بدو تأسیس خود، خواهانه مداخله خارجی برای سرنگونی بشار اسد بوده است و نظامی کردن مبارزه با نظام سیاسی سوریه جانب داری می‌کند ولی از دیدگاه جریان همبستگی ملی مداخله خارجی در بحران سوریه با هر شیوه و راهکاری و نیز نظامی کردن شیوه مبارزاتی مخالفان، باعث طولانی شدن منازعه با دولت اسد خواهد شد.

ششم: جریان شورای ملی سوریه و در ادامه آن جریان «ائتلاف ملی» از همان آغاز خواستار سرنگونی بشار اسد شد و هیچ فرصتی به اصلاحات او نداده است، در حالی که جریان «همبستگی ملی» طرفدار گفتگوهای جدی، ملی و فراگیر است.

هفتم: به نظر بسیاری از آگاهان به مسائل سوریه، تحرک و مبارزه جریان شورای ملی سوریه بدون حمایت غرب و ترکیه و اعراب خلیج فارس، بی‌اثر است و جریان شورای ملی در مبارزه خود علیه دولت بشار اسد بدون تدارکات و فشارهای گوناگون حامیانش، قادر به تحرک و فعالیت نیست.

هشتم: رهبران و فعالان جریان «همبستگی ملی» و «ائتلاف نیروهای مسالمت آمیز»، اغلب از میان زندانیان سیاسی و معارضان واقعی دولت سوریه می‌باشد ولی رهبران جریان «شورای ملی سوریه» و همچنین جریان «ائتلاف ملی» غالباً از سوری‌های مقیم اروپا و آمریکا بوده و سابقه چندانی در مخالفت مؤثر دولت اسد ندارند. لذا رهبران جریان همبستگی ملی نسبت به منافع کشورشان و آینده و سرنوشت آن بیشتر احساس مسئولیت می‌کنند و سیاست‌ها و اقدامات شورای ملی را گامی در جهت بسط استعمار جدید آمریکا و ناتو تلقی می‌کنند.

گروه‌های مذهبی در بحران سوریه

گروه‌های تکفیری برای اعمال سلطه خود بر مناطق مختلف سوریه به درگیری خونین با گروه‌های دیگر مبادرت ورزیدند و اینک هر گروه تلاش می‌کند گروه دیگر را از صحنه بیرون براند و خود را نماینده ملت سوریه قلمداد کند. بسیج نیروهای افراطی و اعزام آنها به سوریه، نه تنها به سرنگونی دولت بشار اسد منجر نشد بلکه سبب درگیری‌های خونینی بین گروه‌های رقیب جهت قدرت‌نمایی در صحنه جنگی سوریه گردید و این درگیری‌ها مشکلی به مشکلات عدیده حامیان این گروه‌های افراطی و تکفیری و تروریستی افزود.

کشورهای حوزه خلیج فارس و در رأس آنها عربستان اکنون با جنگ بین گروه‌های افراطی و رقیب در سوریه مواجهند بطوری که این رژیم تلاش می‌کند دو گروه عمده را در سوریه مورد حمایت و پشتیبانی قرار دهد گروه النصره و جبهه جدید التاسیس اسلامی سوریه، و در مقابل سعی می‌کند گروه افراطی داعش را تضعیف و عامل نفوذی دولت سوریه قلمداد نماید، در حالی که گروه داعش تلاش می‌کند خود را برتر از دیگر گروه‌های تکفیری قلمداد کند و با بسط نفوذ خود بر منطقه شرق سوریه و هم‌مرز با عراق، جنگ را به داخل عراق بکشان. درگیری‌های اخیر بین گروه داعش و ارتش عراق در مناطق غربی بویژه استان الانبار نشان دهنده اینست که گروه داعش سعی می‌کند جنگ را توسعه داده و به عراق و لبنان منتقل سازد.

اعلام مسئولیت انفجارهای اخیر در ضاحیه جنوبی بیروت توسط داعش این مساله را به اثبات می‌رساند که نقشه عربستان و همپیمانان آن کشاندن جنگ به لبنان و عراق است تا آتش جنگ در منطقه خاورمیانه شعله‌ورتر شود و مردم این منطقه نتوانند در آرامش زندگی کنند.

در فروردین ۱۳۹۰ حرکت‌های اعتراض آمیز علیه نظام بشار اسد در شهرهای سوریه از جمله شهر درعا آغاز شد، و دولت سوریه برای خاموش کردن این اعتراضات به مقابله با آنها پرداخت، حرکت‌های اعتراض آمیز در سوریه متأثر از اعتراضات گسترده در کشورهای عربی از جمله تونس، لیبی و مصر بود. مخالفین دولت سوریه معتقد بودند که اگر دولت بشار اسد اعتراضات مردم را سرکوب نمی‌کرد و دست به اصلاحات سیاسی میزد و آزادی‌های فردی و اجتماعی را به مردم می‌داد بحران سوریه به جنگ داخلی مبدل نمی‌گردید، ولی در مقابل دولت بشار اسد معتقد است که توطئه‌ای از سوی آمریکا و کشورهای عربی حوزه خلیج فارس علیه سوریه و شخص بشار اسد صورت گرفته تا نظام اسد سرنگون شود.

لواء الاسلام (لشکر اسلام) بین ۲۰۰ تا ۶۰۰ نیرو و مسؤولیت انفجار دفتر امنیت ملی در دمشق را بر عهده گرفت. کتائب الغوطه (گردانها الغوطه متشکل از ۱۶۰۰ نیرو است و لواء التحرير (لشکر التحرير دارای ۲۰۰ تا ۶۰۰ نیروی مسلح است. کتائب الوحده الوطنیه دارای ۳۰۰ تا ۹۰۰ فرد مسلح است. کتیبه شهداء الثورة السوریة (گردان شهدای انقلاب سوریه) دارای بین ۱۵۰ تا ۷۰۰ نیرو است. گروه‌های دیگری از جمله کتیبه شهداء المزه و احرار با سریجه و کتائب جیش الشام که بین ۳۰۰ تا ۱۱۰۰ نیروی مسلح دارند. این گروه‌ها طی سه سال گذشته با حمایت‌های مالی و تسلیحاتی خارجی نتوانستند حکومت بشار اسد را سرنگون کنند.

جنگ داخلی سوریه تاکنون به کشته شدن ده‌ها هزار نفر از دو طرف منجر شده و ویرانی‌های زیادی در اکثر شهرهای سوریه بار آورده است و بعید بنظر می‌رسد که این جنگ در آینده نزدیک خاتمه پیدا کند زیرا کشورهای عربی حوزه خلیج فارس و در رأس آنها عربستان سعودی مصمم است دولت سوریه را سرنگون سازد و ادامه حمایت مالی و تسلیحاتی از گروه‌های افراطی در سوریه مانع موفقیت تلاش‌ها برای پایان دادن به جنگ سه ساله می‌شود. درگیری‌های چند

ماه اخیر بین ارتش سوریه از یک سو و گروه‌های مسلح و مخالفین دولت بشار اسد از سوی دیگر نشان می‌دهد که مخالفین که از سوی آمریکا و غرب و عربستان سعودی و قطر و ترکیه حمایت و پشتیبانی می‌شوند نتوانسته‌اند جنگ را فیصله دهند زیرا مخالفین دولت فقط توانسته‌اند مواضع خود را در برابر نیروهای دولتی تقویت و مستحکم کنند و در مواردی از مواضع خود در برابر ارتش دولتی عقب نشینی کرده‌اند.

جبهة النصره لأهل الشام

جبهة النصره لاهل الشام در برخی منابع فارسی جبهة نصرت یک گروه اسلام‌گرای جهادی در سوریه است که با شبکه القاعده هم‌پیمان است. جبهة نصرت با گسترش جنگ داخلی سوریه، در حمایت از اکثریت سنی‌مذهب سوریه وارد جنگ علیه نیروهای دولتی شد. اکنون از آن به عنوان «قوی‌ترین گروه جهادی شورشی» در سوریه نام برده می‌شود. نیروهای جبهة نصرت بین ۵ تا ۲۰ هزار نفر تخمین زده می‌شوند. رهبر کنونی این گروه ابومحمد الجولانی نام دارد. اعضای این گروه در ۱۱ استان از ۱۴ استان سوریه - به ویژه در ادلب، حلب و دیرالزور - فعال‌اند و بخش‌هایی از مناطقی در شمال سوریه در تصرف نظامی آنها است. (IPSC مرکز بین‌المللی مطالعات صلح، ۱۳۹۲) گفته می‌شود که داوطلبان شرکت در صفوف جبهة نصرت بایستی سنتی‌ترین و محافظه‌کارترین قرائت از اسلام را پذیرفته باشند: اعضای جبهة نصرت سیگار نمی‌کشند، نوشیدنی‌های الکلی نمی‌نوشند و شلوار جین به تن نمی‌کنند. هدف این جبهة، «تأسیس یک حکومت اسلامی در سوریه» است. ذبح کودکان علوی، تجاوز به نوامیس حامیان نظام، تیرباران سربازان ارتش از فاصله نزدیک و سلاخی پیکرهای کشته‌شدگان، اگر چه از جمله اقدامات میان مدت "جبهة النصره لأهل الشام" است اما برپایی خلافت اسلامی به مرکزیت پایتخت بنی‌امیه، هدف دراز مدت این گروه تروریستی سلفی به شمار می‌آید. بر خلاف آنچه که این جماعت تحت عنوان «جبهة النصره» به دیگران شناسانده شده و در رسانه‌ها از آن یاد می‌شود، باید گفت که نام واقعی این جماعت «کانون جهاد و توحید در بلاد شام» است و نام جبهة النصره برای استفاده در بیانیه‌ها و اطلاعیه‌های منتشره توسط این جماعت

برای آن برگزیده شد و در داخل سازمان و در میان عناصر آن از این سازمان با عنوان «کانون جهاد و توحید در بلاد شام» یاد می‌شود.

ماهیت جبهه النصره

جبهه النصره یک سازمان جهادی - تکفیری است. به این معنا که دیدگاه سلفی، وهابی، القاعده‌ای بر آن حاکم است و یکی از مهمترین اصول حاکم در این مکتب «یا با من باش یا بر علیه من هستی» است. به بیان رساتر اعضای این جماعت تنها دیدگاه‌ها و باورهای خود را قبول دارند و هر دیدگاه و آیین و اعتقادی با آنها مطابقت و همسویی نداشته باشد، بر علیه آنهاست و آنها با تکفیر پیروان آن آیین یا دیدگاه کشتار و قتل پیروان آیین‌ها و مکاتب دیگر را جایز می‌دانند. از دید جهادی‌های تکفیری تنها شیعیان یا علوی‌ها یا اسماعیلی‌ها دشمنان آنها نیستند، بلکه بخش قابل توجهی از اهل سنت نیز که پایبند به اعتقادات آنها نباشد، خصم آنها شمرده شمرده شده و پیروان آن مکتب واجب القتل هستند.

شکل گیری جبهه النصره

بسیاری دوره شکل گیری جبهه النصره را به زمان آغاز مرحله مسلحانه در بحران سوریه ارجاع می‌دهند، در حالی که پیش زمینه‌های شکل گیری این جبهه به سالها پیش باز می‌گردد. شاید «محمد السعید»، نویسنده و مجری سوری که خود به دلیل افشاگری - هایش علیه این جبهه توسط اعضای آن ترور شد، بتواند پیش زمینه‌های تشکیل این جبهه را به خوبی برای ما تشریح کند، او می‌گوید: «از زمانی که حوادث سوریه در می سال ۲۰۱۱ به سمت خشونت و نظامی‌گری و انتشار گروه‌های مسلح در روستاها و شهرهایی مختلف سوریه پیش رفت، من برای دور ماندن از این هرج و مرج به خانه‌ای پناه بردم که در یکی از روستا-های ریف دمشق به نام «حتیته الترمکمان» قرار داشت و هر از چندگاهی برای گذران اوقات فراغت مدتی را در آنجا سپری می‌کردم. (گزارش مشرق درباره جبهه النصره، ۱۳۹۲، ۲)

جبهه النصره آنها مسائلی همچون عدم کشیدن قلیان را در خانه‌هایشان رعایت می‌کردند و دلیل آن را نه به خاطر حفظ سلامتی خود، بلکه اعتقادات سلفی - وهابی‌اشان ارجاع می‌دادند که کشیدن سیگار را حرام دانسته و قلیان را گناه کبیره و از اعمال شیطنانی بیان کرده بود. برخوردهایی که با مغازه‌دارها و کشاورزان حتیته الترمکمان از سال ۲۰۰۷ داشتیم و البته این

وضعیت شامل مناطقی همچون شعبا، عقربا، بیلا، الحجیره و غیره در ریف دمشق نیز می‌شد و رفت و آمدهایی که مسجد این روستا و روستاهای همجوار داشتیم، به من نشان داد که محبوب‌ترین شخصیت نزد آنها پس از تجاوز آمریکا به عراق «ابومصعب الزرقاوی»، رهبر القاعده در عراق است و سخنرانی‌های مذهبی او که توسط رسانه‌های لبنانی، عراقی و سعودی پخش می‌شد، همواره با استقبال گرم ساکنان این مناطق مواجه بود. این نویسنده سوری با تاکید بر اینکه این جنگی رسانه‌ای و مذهبی بود که عربستان سعودی با کمک رسانه‌های وابسته به خود و گروه‌های وهابی پراکنده در لبنانی و عراق و کشورهای عربی حوزه خلیج فارس آن را سالها پیش در سوریه آغاز کرده بودند، تاکید می‌کند که مهمترین هدف این جنگ تعمیم و گسترش فرقه‌گرایی و اختلافات مذهبی و دامن زدن به کینه‌ها و دشمنی‌ها میان طوایف و قبایل مختلف ساکن سوریه بود. از شبکه‌ای به نام «الزوراء» یاد می‌شود که طی سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۸ گوی سبقت را در انتشار مباحث فرقه‌گرایانه در سوریه از دیگر شبکه‌های وهابی ربوده بود و درباره حامی مالی این شبکه می‌گوید که یکی از افراد متمول منطقه خلیج حامی مالی شبکه الزوراء بود و تاکید می‌کند، بسیاری از وهابی‌های ثروتمند حوزه خلیج فارس از سال ۲۰۰۵ فعالیت‌های گسترده‌ای را در سوریه آغاز کرده بودند. آنها برای جلب نظر مردم و برحق جلوه دادن خود در بسیاری از مناطق و روستاها مسجد ساخته بودند. همچنین جنبش‌هایی وجود داشتند که تفکر القاعده را به عنوان نمونه‌ای مناسب برای ایمان مردم مطرح می‌کردند و برای نفوذ بیش از پیش در میان مردم همواره هدایایی به آنها تقدیم می‌کردند که اکثرا مالی بود و این برای روستاییانی که یکی از مهمترین مشکلات آنها فقر و نداری بود، بسیار مهم و محرک و مشوقی قوی برای پذیرش دیدگاه‌ها و افکار و اعتقادات وهابی‌ها بود. مساجدی که توسط افراد ناشناس ساخته می‌شدند، به سرعت به مراکز سری برای تدریس تفکر وهابی تبدیل شدند. آنها حتی به مدارس دولتی نیز نفوذ کرده و افکار و عقایدشان را در آنها بسط دادند، به خصوص که بسیاری از اهالی آن روستاها دانش آکادمیک را دوست نداشتند و آن را علمی سکولار می‌دانستند و یادگیری علوم شرعی را بر آنها ترجیح می‌دادند که همگی رنگ و بوی سلفی - وهابی داشت. برخی از روستاها نیز شاهد حضور و سکونت وهابی‌هایی با تفکرات متعصبانه و افراطی بودند. همچنین در برخی از روستاهای الغوطه جنوبی و شرقی افرادی وجود

داشتند که به گروه‌های وهابی تکفیر‌گرای جهادی وابسته بودند. وابستگی فرقه‌ای و فقر از جمله مهمترین عواملی بودند که در نفوذ آیین وهابیت در مناطق مختلف سوریه طی سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۸ نقش داشت، به گونه‌ای که در آن زمان می‌توانستید روستاهایی را در سوریه مشاهده کنید که با رنگ‌های سیاه آراسته شده بودند که مختص سازمان القاعده است. تمام اینها به جهت گفته شد تا تاکید شود، آنچه که هم اکنون «جبهه النصره» در سوریه خوانده می‌شود و به راحتی در این کشور فعالیت می‌کند، دارای پیش زمینه‌هایی است که به سال‌های قبل باز می‌گردد و کشورهای عرب حوزه خلیج فارس از سالها پیش برای نفوذ خود در سوریه برنامه - ریزی کرده بودند. درباره شمار اعضای جماعت جبهه النصره اطلاعات دقیقی در دست نیست، اما منابع خبری شمار اعضای این جماعت را فراتر از ۱۵ هزار نفر می‌دانند که در میان آنها افرادی با تابعیت‌های مختلف از سراسر جهان مشاهده می‌شود، از آفریقایی افرادی با تابعیت‌های مصری، لیبیایی و تونس‌ی در این جماعت مشاهده شده است. از آسیا نیز افرادی با تابعیت‌های مختلف کویتی، اردنی، افغانی، سعودی، چینی، گرجستانی و غیره مشاهده می‌شود. حتی در میان اعضای جماعت جبهه النصره سلفی‌های مقیم کشورهای اروپایی هم مشاهده شده است. همچنین منابع آگاه اعلام کرده‌اند که در میان اعضای این جبهه ۵۰۰ شهادت طلب هم وجود دارند که برای انجام عملیات‌های انتحاری و بمبگذاری در مناطق مختلف سوریه آماده هستند.

نتیجه‌گیری:

پس از ۱۱ سپتامبر نیز محاسبات مقطعی بر دیدگاه آمریکا نسبت به جنبش‌های اسلام سیاسی حاکم است به گونه‌ای که تمام پیچیدگی‌های پدیده اسلام‌گرایی را تنها در ابعاد امنیتی و اطلاعاتی خلاصه نموده است. از این منظر القاعده مجموعه‌ای از قاتلان و سایر گروه‌های اسلام سیاسی نیز تروریست یا تروریست بالقوه هستند. مجموعه آثاری که در راستای واکنش آمریکا به ۱۱ سپتامبر منتشر شده است، اسلام، مسلمانان و جنبش‌های اسلام سیاسی را از منظر حملات ۱۱ سپتامبر تحلیل نموده و به طور صریح یا ضمنی ساختار طبیعی فرهنگ اسلامی را خشونت‌گرا و در تعارض با ارزش‌های غربی نظیر دموکراسی و حقوق بشر تصویر می‌کند. آمریکایی‌ها توانستند جریان‌های اسلام سیاسی و فرهنگ تمدن اسلامی را به عنوان خاستگاه جریان‌های مذکور مورد اتهام قرار دادند و اسلام و مسلمانان را ذاتاً خشونت‌گرا و

تمدن آنها را پایین‌تر از تمدن غرب معرفی کردند. اما از این سو اعراب به تکاپو افتادند تا اثبات کنند که سر به راه و مخالفت خشونت و طرفدار گفتگو هستند نه جنگ (که در هر صورت از پس آن بر نمی‌آیند). در حوادث سوریه شاخص‌ها متفاوت است. مهمترین وجوه اختلاف در مسئله مورد نظر عبارتند از: شعارهای جریان معارض و مخالفان، تأثیر و نقش عامل خارجی، تأثیر و نقش جریان‌های اسلامی و سلفی، حجم اعتراض‌ها و مختصات جغرافیایی اعتراض، دیدگاه جریان روشنفکر نسبت به اعتراض‌ها عامل ایدئولوژیک، طیف جریان معترض، نقش ارتش در تحولات، شیوه‌های مخالف و اعتراض. این شاخص‌هایی بود که ماهیت تحولات سوریه را با دیگر کشورهای عربی ذکر شده متفاوت کرد بررسی‌ها نشان داد که تحولات سوریه در امتداد کشورهای عربی محسوب نمی‌شود و واژه‌های مانند بهار عربی، بیداری اسلامی، بیداری انسانی، لیبرالیسم غربی، دموکراسی با رخدادهای سوریه مطابقت ندارد. با بیان این جنبه‌های متفاوت بین ماهیت تحولات سوریه و دیگر کشورها، بدین نتیجه می‌رسیم که تحولات سوریه را نمی‌توان مصداق بارز بیداری اسلامی و در امتداد انقلاب‌های منطقه برشمرد بلکه نوعی بازی در منطقه خاورمیانه برای برهم زدن توازن قوا علیه جبهه مقاومت است. هر چند برخی از کشورهای منطقه و دول غربی این تحولات را بهار عربی می‌نامند.

با بررسی نقش دقیق بازیگران دخیل در تحولات سوریه این نتیجه حاصل می‌شود که پیچیدگی‌های بحران سوریه بیشتر به دلیل ترکیب «مسائل و پویایی‌های سیاست داخلی» سوریه با «مسائل منطقه‌ای» و نقش کلاسیک دولت‌ها برای حفظ توازن قدرت است و همین موضوع پیش‌بینی سرنوشت بحران سوریه را بسیار دشوار کرده است. هر یک از بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای افزایش نقش منطقه‌ای خود را برای اهداف خاص خود می‌خواهند. غرب و ترکیه نقش را بیشتر برای افزایش «نفوذ» و کسب رهبری سیاسی می‌خواهند. ایران، روسیه، چین و حتی عربستان نقش را برای «مهار» تهدیدات و افزایش امنیت. بر این مبنا، محور «مدل» و «ایدئولوژی» و «اقتصاد» همگی به عنوان ابزارهایی برای افزایش نقش بازیگران اصلی در منطقه در چارچوب معادلات قدرت صورت می‌گیرد.

منابع فارسی:

کتب

- امامزاده، پرویز (۱۳۹۲)، تأملی بر ریشه‌های بحران در سوریه، مرکز تحقیقات استراتژیک گزارش راهبردی شماره ۳۶۴
- برزگر، کیهان، (۱۳۹۱)، راه حل بحران سوریه، پذیرش نقش ایران در این بحران است، کیهان برزگر، پژوهشکده مطالعات استراتژیک خاورمیانه
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۷)، بررسی ساختار و تشکیلات گروه‌های تروریستی، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک
- دکم‌جیان، هرایر (۱۳۷۷)، جنبش‌های اسلامی معاصر در جهان عرب، ترجمه حمید احمدی. تهران، کیهان
- (۱۳۸۳)، جنبش‌های اسلامی در جهان عرب: بررسی پدیده بنیادگرایی اسلامی، ترجمه حمید احمدی، تهران: انتشارات کیهان
- روآ، الیویه (۱۳۷۸)، تجربه اسلام سیاسی، ترجمه: محسن مدیر شانه‌چی، حسین مطیعی امین، تهران: انتشارات بین المللی الهدی، چاپ اول
- (۱۳۸۷)، اسلام جهانی شده، ترجمه حسن فرشتیان، قم، مؤسسه بوستان کتاب
-، تجربه اسلام سیاسی، ترجمه محسن شانه‌چی و حسین مطیعی امین، قم، اسلامی
- سجادی، عبدالقیوم (۱۳۸۸)، گفتمان جهانی شدن و اسلام سیاسی در افغانستان پسا طالبان، قم، سازمان دانشگاه مفید
- قاسمیان، روح اله (۱۳۹۲)، کنکاشی در تحولات سوریه «ریشه‌ها، بازیگران و پیامدها»، تهران: مؤسسه مطالعات غرب آسیا و آفریقا، چاپ اول
- کاستلز، مانوئل (۱۳۸۴)، عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ (پایان هزاره)، جلد سوم، ترجمه احد علیقلیان و افشین خاکباز، تهران، طرح نو
- کپل، ژیل (۱۳۸۲)، پیامبر و فرعون (جنبش‌های نوین اسلامی در مصر)، ترجمه حمید احمدی، تهران، کیهان

مقالات:

- احمدی، حمید(زمستان ۱۳۷۶)، اسلام‌گرایان و مسئله خشونت در مصر، گفتگو، شماره ۱۸
-(بهار ۱۳۹۰)، آینده جنبش‌های اسلامی در خاورمیانه؛ طرح یک چارچوب نظری، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال پنجم
- برزگر، کیهان (زمستان ۱۳۸۵ و بهار ۱۳۸۶)، جایگاه تروریست مطالعات خاورمیانه و روابط بین‌الملل، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال ۱۳ و ۱۴، شماره یک و چهار
- حاجی مینه، رحمت (۱۳۹۱)، واگرایی منافع بازیگران و تداوم بحران سوریه، پژوهشکده مطالعات استراتژیک خاورمیانه
- سید امیر نیاکویی، حسین بهمنش (۱۳۹۰)، بازیگران معارض در سوریه: اهداف و رویکردها، فصلنامه روابط خارجی، سال چهارم، شماره چهارم
- شمسینی غیاثوند، حسن، (۱۳۹۱) واکاوی بنیادگرای اسلامی و جهانی شدن هویت، فصلنامه مطالعات سیاسی جهان اسلام، سال اول، شماره ۳
- گراهام، فولر (تیر ۱۳۸۲)، آینده اسلام سیاسی، ترجمه مرکز تحقیقات استراتژیک و معاونت سیاسی خارجی و روابط بین‌الملل، گزارش تحلیلی، شماره ۲۷
- لاری، رحیم (۱۳۹۱)، نقش طوایف و مذاهب در تحولات ۱۸ ماهه سوریه، ماهنامه سیاسی تحلیلی بیداری اسلامی، سال اول، شماره ۲
- مصطفوی، سید ولی الله (۱۳۹۱)، سوریه صحنه تنازع بازیگران منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای، پژوهشکده مطالعات استراتژیک خاورمیانه
- نبوی، عبدالامیر (پاییز و زمستان ۱۳۸۴)، ظهور و دگرگونی جریان‌های اسلام‌گرا؛ مروری بر رویکردها و نظریات، فصلنامه دانش سیاسی، شماره ۲

خبرگزاری

- برزگر، کیهان (مهر ۱۳۹۱)، روزنامه شرق

پایان نامه

- جوکار، مهدی (۱۳۹۳)، خیزش‌های عربی؛ آزمون سیاست منطقه‌ای عربستان، دانشجوی

منابع انگلیسی:

Books

- Britannica, Macrop AEdia Knowledge in Depth (1991), V.5, 18, 26. Robert P. Gwinn, Peter B. Norton, Philip W. Goetz. Chicago, 15 ed
- Caplan, Lionel (1987), STUDIES IN RELIGIOUS FUNDAMENTALISM, State University of new York press

Paper

- Marsden, George M (2006), FUNDAMENTALISM & AMERICAN CULTURE, oxford, Martin E. Marty and R. Scott Appleby, The Fundamentalism Project, 5 vol. (1991- 95)

Site

- <http://www.euronews.com/2012/06/10/syrian-national-council-elects-new-leader-as-violence-continues/>
- <http://www.ncsyria.com/>
- <http://www.ikhwansyria.com/ar/default.aspx>
- <http://www.guardian.co.uk/world/us-news-blog/2012/jun/05/bilderberg-2012-chantilly-occupy>
- <http://syriaintransition.com/2012/04/09/george-sabra-a-man-for-all-seasons/>
- <http://www.informationclearinghouse.info/article31845.htm>
- <http://www.aawsat.com/leader.asp?section=3&article=687406&issueno=12289>
- <http://www.alarabiya.net/articles/2012/08/06/230749.ht>